

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

«وَأَمَّا اللَّوَاتِي فِي الْحِلْمِ: فَمَنْ قَالَ لَكَ: إِنَّ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ: إِنَّ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً! وَ مَنْ شَتَمَكَ فَقُلْ لَهُ: إِنَّ كُنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ فَاسْأَلِ اللَّهَ أَنْ يَغْفِرَ لِي؛ وَ إِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فِيمَا تَقُولُ فَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يَغْفِرَ لَكَ وَ مَنْ وَعَدَكَ بِالْخَنَى فَعِدُّهُ بِالنَّصِيحَةِ وَ الرَّعَاءِ»

امام صادق علیه السلام به «عنوان» می‌فرماید: آن مطالب و مسائلی که در مورد حلم است و باید انسان رعایت کند یکی این است که: اگر کسی به شما بگوید که اگر یک حرف به من بزنی ده تا جوابت را می‌دهم، شما بگو اگر ده تا بگویی من یکی هم نمی‌گویم، و کسی که شما را شتم کند و مورد مسئله خلاف قرار دهد و مطلب خلافی را بگوید، به او بگو که اگر شما صادق هستید از خدا می‌خواهم که از من بگذرد، یعنی مطالب شما راست و درست است و اگر خلاف می‌گویی از خدا می‌خواهم که از تو بگذرد - خیلی عجیب است واقعاً امام علیه السلام در اینجا مطالب بسیار کلیدی و حیاتی را می‌فرماید - و کسی که تو را به درستی و برخورد تند (خنی به معنای مسئله خلاف، قطع و برخورد شدید است) وعده بدهد، شما در پاسخ این تهدید و امر خلافی که او می‌کند او را به نصیحت و اندرز و رعایت وعده دهید.

این مطالبی را که امام علیه السلام می‌فرماید همه در حول و حوش یک قضیه و یک مطلب است، یعنی همه به یک مطلب برمی‌گردد و آن مسئله آنانیّت و برخورد نفسانی در محاورات و در ارتباطات و در صحبت‌ها است و اینکه میزان چیست؟ معیار چیست؟ در کجا انسان باید تند باشد و در کجا انسان باید ملایم و نرم باشد؟ در کجا انسان باید شدید صحبت کند و در کجا انسان باید برخوردش آرام باشد؟ علی‌کل‌حال چه ملاکی در دست است؟ در همه موارد انسان باید خطابش خطاب ملایم باشد؟ یا اینکه نه، موارد مختلف هست و در هر موقعیتی تکلیف مختصّ به او باید انجام بشود؟

ما حالا علی‌حسب وضعیت و موقعیت مطالبی را خدمت رفقا و دوستان عرض می‌کنیم، گرچه مدتی است بنده دارم به این مسئله فکر می‌کنم که این جلسات حدیث «عنوان» خیلی دیگر طولانی شده و اگر خیلی بخواهیم راجع به این مطالب بپردازیم واقعاً شاید مملّ باشد، مثلاً راجع به همین فقره من چیزی در ذهنم گذراندم که چه مطالبی باید بگویم، دیدم یک سال راجع به همین سه فقره مطالب را باید همین‌طور ادامه بدهیم، ولی الحمدلله با توجه به مسائلی که تا به حال خدمت رفقا گفته شده و مطالب و مسائلی که خودشان بحمدلله وارد هستند - شاید نسبت به بعضی از نکات یک اشاره‌ای مفید باشد - خیلی راجع به این قضایا دیگر ما طول ندهیم و مطلب را به درازا نکشانیم. اگر مطلبی و چیزی هست آن را اگر خدا بخواهد و توفیق دهد در

کتابت و اینها این مطالب را خدمت رفقا و دوستان عرض می‌کنیم. ولی علی‌کل حال آنچه را که برای محاورات و خطاب و ارتباطات ضرورت دارد و لازم است اینها را خدمت رفقا عرض کنیم و از حشو و زوائد قدری بپرهیزیم.

مطالب در اینجا مطالب بسیار مهمی است؛ چون دقیقاً برگشتش به ارتباطات در محاورات، محیط منزل و خانواده و همین‌طور محیط اجتماعی است. فلذا امام علیه السلام این مطلب را در اینجا به‌عنوان یک اصل ضروری در برخورد با افراد بیان می‌کند. تمام آنچه را که حضرت در اینجا بیان می‌کنند همان‌طوری که عرض کردیم بر یک محوریت دور می‌زند و آن اینکه انسان در ارتباطاتش آیا باید مسائل نفسانی را در نظر بگیرد یا مسائل واقعی را؟ همین! همین! همین! جمله.

اگر کسی به شما بگوید که اگر یکی بگویی ده تا جوابت را می‌دهم این چه ریشه و منبعی دارد؟ چرا باید یک هم‌چنین حرفی را بزند و انسان در قبال این حرف چه پاسخی باید بدهد؟ فوری انسان می‌فهمد و متوجه می‌شود که این مطلب از چه موقعیتی مطرح می‌شود. در میان همه افراد، الان شما در محاورات و ارتباطات و سخنرانی‌ها و صحبت‌ها و هرچه که داریم می‌شنویم، گوش می‌دهیم و نگاه می‌کنیم، وقتی که شخص یک چیزی را که به او مربوط است، اگر به او مربوط نباشد که اصلاً از کنارش می‌گذرد، اگر یک مطلب به انسان ارتباط نداشته باشد اگر کفر هم بگوید کاری ندارد به من چه ربطی دارد، سری که درد نمی‌کند که دستمال نمی‌بندند، حالا بگذار کفر بگوید، یعنی اگر پای کفر هم در میان بیاید کاری ندارد! حالا مواردش را خدمتتان عرض می‌کنم.

یا اینکه راجع به یک شخصی یک نویسنده‌ای، یکی می‌گوید که فلانی در کتابش این را نوشته. می‌گوید: آقا به من چه حوصله داری؟! بیایی حالا مثلاً فرض بکنید که راجع به... حالا کاری ندارد راجع به هر چیزی نوشته باشد، به نوشته کاری ندارد به موقعیت خودش کار دارد که در ارتباط با این قضیه موقعیت او چقدر به خطر می‌افتد یا نه! چه مصلحتی بر این مترتب هست یا نه! چه ضرری به او متوجه می‌شود یا نه! به موقعیت کار دارد نه به مطلب، مطلب هرچه می‌خواهد باشد؛ کتابی نوشته شده، سخنرانی شده، فرض کنید در یک جا حرفی زده شده: نه به من کاری ندارد. فلان شخص در یک موقعیت کذا یک حرفی را زده، حرفش هم خیلی حرف غلط است ولی این می‌گوید که اگر من بخواهم این را بگویم، «من» بخواهم بگویم متوجه «من» خواهد شد، صحبت متوجه من خواهد شد، اثراتش به من برخواهد گشت، برخورد برخوردی بود که با من خواهد شد؛ چون من حرف زدم، لذا به او کاری ندارم بگذار بگوید، بذار فلان مطلب خلاف را بگوید بگذار فلان مطلب خلاف تاریخ را بگوید، بگذار فلان مطلب خلاف عقیده را بگوید، بگذار مطلب خلاف مبانی را بگوید به من چه ربطی دارد! حوصله داری سرت درد می‌کند! کاری ندارد.

ببینید، صحبت به این برمی‌گردد که تا چه حد برخورد انسان با این مسئله، این برخورد در ارتباط با او چه نتایجی به بار خواهد آورد، این می‌شود نفسانی. مسئله مسئله واقعی نیست، حالا این حرفی که زده شده غلط است یا درست است؟ چقدر این برخورد به من دارد برمی‌گردد، چقدر این مسئله به من دارد برمی‌گردد، این چه مطلبی است؟

یا اینکه نه، وقتی نگاه می‌کند می‌بیند این گوشه‌اش دارد به این می‌خورد. فلان شخص یک مطلبی را گفته یا به «او» می‌خورد یا به آن مجموعه‌ای که در آن مجموعه هست گرچه به خود او هم نخورد، به آن نظامی که این در آن نظام هست و پایبند به آن نظام هست، به آن اداره‌ای که این در آن اداره هست، به آن سازمانی که این در آن سازمان هست و گرچه به شخص او هم ارتباط نداشته باشد ولی از این حیث این با او نگاه می‌کند که این الان دارد سازمان او را زیر سؤال می‌برد، اشکالی که به نظامی که این در آن نظام قرار دارد نه به اینکه فرض بکنید که این چه هست. اگر این از آن نظام خارج شود برود در یک جای دیگر، هیچ کاری ندارد، به من چه! بگذار بگویند! حالا به دروغ و راستش اصلاً کاری نداریم که این مطلبی که گفته می‌شود دروغ است یا راست است، به آن محتوا کار دارد و این مسئله بسیار مسئله مهمی است، یعنی می‌خواهم این را عرض بکنم که نود درصد گرفتاری‌های ما به این مطلب برمی‌گردد، نود درصد اشکال ما به این قضیه برمی‌گردد.

امام علیه السلام روی مهم‌ترین قضیه در اینجا دست گذاشتند و مهم‌ترین مسائل را در اینجا مطرح کردند. همین الان که شما در اینجا هستید یک سؤال از شما می‌کنم: اگر یک کسی راجع به مرحوم آقا یک چیزی بگوید فوراً همه عصبانی می‌شویم، خب هیچ فکر کرده‌ایم شاید حرف درست باشد؟ شاید یک مطلب صحیح باشد؟ نه، قبل از اینکه فکر کنیم مطلب صحیح است نگاه می‌کنیم چون به مرحوم آقا گفته شده پس باید در مقابلش موضع گرفت! چرا؟ چون اگر موضع نگیریم خودمان زیر سؤال می‌رویم، [برای اینکه] زیر سؤال نرویم پس باید موضع بگیریم، این می‌شود نفسانی. خیلی راحت! یعنی اول از خودمان شروع می‌کنیم. مرحوم آقا هست، مرحوم آقا باشد! ما چهارده معصوم داریم والسلام و بس فقط چهارده معصوم. حالا در خود آن قضیه هم مطالبی هست که بماند.

مرحوم آقا به عنوان یک واقعیت برای ما باید مطرح باشد نه به عنوان شخص. چون الان ایشان صاحب این مکتب و مدرسه هست پس کسی راجع به ایشان نباید حرف بزند! این غلط است و صحیح نیست، بنده که پسر ایشان هستم راجع به مطالب، خب مسائل مختلفی هست خیلی از مطالب همان‌طوری که عرض کردم اینها جهات ظاهری دارد از این مطالب جهات باطنی دارد، ما مکلف و مسئول هستیم بر اینکه از مکتب دفاع کنیم.

ایشان [مرحوم آقا] رساله‌ای دربارهٔ صلاة جمعه و نماز جمعه دارند، من واقعاً وقتی که این را نگاه کردم دیدم حیف است که مطالبی به آن اضافه نشود و توضیحاتی داده نشود و امثال ذلک. یک مطالبی شد رستنا از خودمان شروع کردیم و تعلیقاتی و چیزهای هم نوشتیم. رفقا که این مطالب را بررسی می‌کردند و نگاه می‌کردند آمدند به من گفتند که آقا با همین کیفیت که شما حاشیه زدید همین‌طور باشد؟ نیاز نیست به اینکه تعدیلی در بعضی از تعابیر و عبارتها باشد؟ من گفتم: ما با امام صادق علیه السلام طرف هستیم، روز قیامت

۱- اصطلاحی است منبعث از یک داستان و در موردی گفته می‌شود که کسی بخواهد کار صحیحی را به خیال خود تصحیح نماید.

باید به امام صادق جواب بدهیم. بنده در عین اینکه معتقد هستم در زمان مرحوم آقا هیچ فردی مثل ایشان نبود، هیچ فردی از نقطه نظر علمی نسبت به مسائل، حتی علم ظاهری نه حالا آن باطن نه! نسبت به مسائل فقهی و اصولی و فلسفی کسی مانند ایشان نبود و الان هم همین اعتقاد را دارم الان بنده همین اعتقاد را دارم و ایشان را اعلم علمای عصر خودشان می‌دانستم در همان زمان و الان، در عین حال مثل دو تا طلبه من با ایشان بحث می‌کردم. گفتم خدمتتان که در یک مسئله فلسفی سال‌ها ما با ایشان بحث می‌کردیم مثل طلبه بحث می‌کردیم، این این است جوابش این است، آقا این رنگش چیست؟ سفید است. حالا اگر کسی بگوید این قرمز است، آقا یا چشم من رنگش برگرد این را قرمز ببیند و الا تا من این چشم را دارم این قرنیه را دارم این شبکه را دارم، این نقطه زرد و ماکولا و عصب را دارم تا این را دارم رنگ این کاغذ را سفید می‌بینم، حالا مطلب به نحو دیگر بشود خب بسیار خب؛ «گر خود نمی‌پسندی تغییر ده قضا را» کاری بکن من قرمز بینم حرفی ندارم، مشکلی ندارم.

آخر، ایشان در آن مجلس آخری که بنده را دیدند - خدا رحمتشان کند، دو ماه قبل از فوتشان مشرف شده بودیم و هنوز هوای مشهد سرد بود و ایشان هم در اتاقشان کرسی گذاشته بودند - نشستیم و آن شب عجیبی بود و خیلی برای من عجیب بود که چه می‌خواهد اتفاق بیافتد که ایشان دارند این حرفها را می‌زنند. یکی از مطالبی که به من فرمودند این بود، گفتند: آقا سید محسن خواستم این را به شما بگویم در این قضیه‌ای که ما این مدت با هم صحبت داشتیم و به نتیجه نرسیدیم حق با شماست و لکن حلوی تن تنانی تا نخوری ندانی! گفتم: بله آقا جان ما این را قبول داریم در این فقره قبول داریم. خلاصه مشکل حل شد، ایشان خواستند این مطلب را به ما بفرمایند و بگویند که باید رسید، باید شهود کرد تا اینکه انسان... به حرف، مطلب تمام نمی‌شود به صحبت تمام نمی‌شود. و صحیح است و همین‌طور هم هست مطلب به همین کیفیت هست.

در این قضیه ما دیدیم که بالاخره این یک مطلب است، حرف‌های خزعبلات ما هم در کنارش حالا باشد عیب ندارد، حالا آن کسی که می‌نگرد به هر دو توجه کند، توجه می‌فرمایید؟ و هیچ برایمان مطلبی نبود مسئله‌ای نیست، تا حالا هم پشیمان نشدیم از اینکه حالا چرا ما راجع به... خب این برای چیست؟ این برای همان راهی است که خود ایشان به ما نشان دادند. من که مرحوم پدرم را با این موقعیت قبول کردم ما سرمان را پایین نینداختیم در برف و همین‌طور بگوییم مطلب هرچه هست همین است و درست است و غیر از این نیست.

خدمت رفقا در آن جلسات قبل راجع به مطالبی که این طرف و آن طرف صحبت می‌شود و چه بسا به ایشان نسبت داده می‌شود در بعضی از نوشته‌ها و صحبت‌ها و امثال ذلک خدمتتان عرض کردم، ما وقتی که سخن از یک عارف الهی می‌کنیم یا از یک ولی خدا، با حفظ این عنوان و این موقعیت است که این حرف را می‌زنیم. ولی خدا با وصف عنوان ولایت مورد تحلیل و مورد تفسیر و مورد توضیح ما قرار می‌گیرد نه ولی خدا به عنوان جسم او، جسم او که برای ما مسئله نیست. ولی خدایی که هفتاد کیلو وزنش است یا ولی خدایی که نود کیلو، خب به ما چه ارتباط دارد؟! دخلی به این قضیه ندارد. شما وقتی که سراغ یک طیب می‌روید و خودتان را به او عرضه می‌داری و می‌گویید من الان مریض هستم، اول می‌گویید آقا خودت را روی

باسکول بکش بیستم چند کیلو هستی؟ اگر تو صد و ده کیلو بودی نسخهات را می‌روم داروخانه می‌گیرم، اگر هفتاد کیلو بودی کاری به تو ندارم این جور هستی؟ به وزن و هیکلش کاری نداریم، به اینکه نود کیلو است یا شصت، خودش می‌داند هر چه هست، به علمش کار داریم، به تشخیصش کار داریم، به آن پروانه برای کارش کار داریم، به آن استناد و مدرکش کار داریم و به تبحرش کار داریم. یا اینکه از او می‌پرسی که فرض بکنید که آقا شما یک عیال داری یا اینکه عیالات متعدده دارید؟! می‌گوید به من چه کار داری مرتیکه؟! آمدی اینجا دلت درد می‌کند بیا دارو و نسخه و آمپول بدهم برو خوب کن، اینکه من یک زن دارم یا ده تا زن دارم به توجه؟

یک ولی خدا را که انسان به این عنوان دارد نسبت به او عنوان می‌کند به این کار ندارد ولی خدا نود کیلو و شصت کیلو و هفتاد کیلو است، به این عنوان کار دارد که این موقعیت را و این عنوان را احراز کرده یا احراز نکرده است؟ و این ولی خدا با احراز این عنوان، آن موقع انسان باید نسبت به مطالبش و نسبت به حرکاتش و سکناش و تصرفاتش باید نظر بکند که آیا این مطلب به چه نحو است و به چه گونه است و آیا قابل اقتدا هست یا اینکه مطلب مطلب شخصی است؟ چون ممکن است یک کاری ولی خدا بکند انسان نباید انجام بدهد، نباید انسان انجام بدهد آن مربوط به اوست، اختصاص به او دارد. اگر قرار بود بر اینکه هر کاری او می‌کند ما انجام بدهیم خب ما ولی خدا بودیم ما عارف بودیم! بعضی از امور اختصاص به او دارد چرا؟ چون او اشراف دارد، آن چون اشراف دارد این مطلب را می‌گوید.

در جریان علی بن یقظین وقتی امام کاظم علیه السلام به او پیغام می‌دهند که وضویت را باید طبق وضوی اهل سنت بگیری آن وضو می‌شود برای او واجب، تمام شد! اگر بعد از این پیغام همین علی بن یقظین وضو را طبق وضوی شیعه و مکتب اهل بیت بگیرد وضویش باطل است و نمازش هم باطل است. امام می‌فرماید که باید وضویت را از این به بعد این طور بگیری، چرا؟ چرا من بگیرم؟ به تو چه مربوط است؟ امام می‌گوید باید وضو را طبق اهل سنت بگیری، اصلاً امام می‌گوید وضو نباید بگیری نگیر! اگر وضو بگیری وضو باطل است. کلام امام حق است، کلام امام تشریح است، کلام امام علیه السلام حجت است و غیر از آن می‌شود باطل، پس حالا اگر علی بن یقظین بیاید بگوید نه، حالا گرچه امام فرمودند و من هم می‌دانم مسئله مسئله تقیه است و به خاطر رعایت کردن است، ولی حالا مطلبی نیست من وضو را به همان روش تشیع می‌گیرم، باطل است! تمام نمازهایی هم که می‌خواند باطل است. گرچه ما وظیفه داریم وضو را طبق وضوی تشیع بگیریم ما نمی‌توانیم وضو را طبق اهل سنت بگیریم، اگر طبق اهل سنت بگیریم برای ما می‌شود باطل، چطور می‌شود؟ یک عمل در یک حال برای یک مبطل است و برای یکی مبری الذمه است؛ چون هر کسی یک تکلیف دارد، آن تکلیفش این است که به کلام موسی بن جعفر علیه السلام عمل کند و اگر تخطی بکند باطل است و نماز که می‌خواند باید قضا کند، یعنی اگر علی بن یقظین پس از اینکه پیام موسی بن جعفر علیه السلام به او رسید که باید وضو را طبق وضوی اهل سنت بگیری، گفت: نه حالا مطلبی نیست! خدا پدرش را درمی‌آورد چنان

پس گردنی می‌زند پس کله‌اش که نتواند بلند شود، خلاف کردی؟!

این مسئله در مسئله حجیت قول ولیّ خدا آنجا می‌آید، یکی از این مسائل آنجاست. وقتی که یک ولیّ الهی با این خصوصیات یک امری را بکند، آن می‌شود واجب تمام شد! این مسئله است با این عنوان، با این عنوان ولایت و با این عنوان معرفت و با این عنوان شهود نه اینکه حالا هر آشغال کله‌ای بلند شود بیاید یک چیزی بگوید و یک حرفی بزند و اسمش را ولیّ خدا بگذاریم و عارف بگذاریم، این حرف‌ها چیست؟! با این عنوان، وقتی این عنوان مطرح شد این می‌شود حجت، حالا من می‌توانم بیایم یک هم‌چنین حرفی بزنم بگویم چون موسی بن جعفر فرموده به علی بن یقظین که تو وضو را این‌طور بگیر من هم به فلانی بگویم بیا این‌طوری بگیر؟ حق ندارم! مربوط به موسی بن جعفر است نه مربوط به من، من یک عالم ظاهری هستم، یک عالم عادی هستم، یک عالم متعارف هستم، ده هزار تا مثل من پیدا می‌شود، موسی بن جعفر است که فقط یکی است، آن است که فقط تک است، چون تک است حسابش با بقیه فرق می‌کند، کلامش با بقیه فرق می‌کند، رفتارش با بقیه فرق می‌کند من نه! مثل من ده هزار تا دیگر هستند افراد عادی می‌آیند و می‌روند و من و امثال من همه در یک رتبه هستیم، تفاوتی نمی‌کنیم.

لذا کلام موسی بن جعفر کلام جاودانه است - البته این مسائل بعداً شاید در همین توضیحات عرض شود - آن کلام می‌شود جاودانه، یعنی همان‌طوری که رسول خدا وضو را به این کیفیت تشریح فرمود، همان‌طوری که رسول خدا - که بالاتر از او نداریم - وقتی که تشریح فرمود این عمل را به این نحو: اول صورت را بشوید، بعد دست را از بالا به پایین نه اینکه مثل سنی از پایین به بالا - مثل اینکه رودخانه از پایین برود بالا - یا مثلاً مسح فرض بکنید رجلین و راس را به این کیفیت، وقتی به این نحو رسول خدا تشریح فرمود، موسی بن جعفر را هم در کنار این قرار داد که این فرد بنا بر آن مصلحتی که خود می‌بیند و بنا بر آن اشرافی که خود تشخیص می‌دهد و بنا بر آن شعوری که خود تشخیص می‌دهد خلافتش را بگوید. پس اگر رسول خدا در آن زمان بود به علی بن یقظین چه می‌گفت؟ می‌گفت آیا به این وضو عمل کن یا عمل نکن؟ نمی‌شود بگوییم. وقتی که رسول خدا در کنار علی بن یقظین پیام موسی بن جعفر می‌رسد که باید به این نحو عمل کنی، رسول خدا می‌گوید تا حالا من برای تو این را تشریح کردم از این به بعد این را من برای تو تشریح می‌کنم، خلاف بکنی وضویت باطل است، نمازت هم باطل است، بعداً هم اگر توبه کردی نمازهای گذشته را باید قضا کنی. همه را باید قضا کنی.

من نمی‌توانم یک هم‌چنین حرفی بزنم، این حرف از موسی بن جعفر برمی‌آید نه از من، من نه! بله ملاکاتی که انسان در اختیار دارد طبق آن ملاکات باید عمل بکند اشکال هم ندارد و مجزی هم هست، اما اینکه بلند شود بیاید از پیش خود یک مطلبی را بخواهد مطرح کند در آن حد، لذا می‌بینیم در خیلی از موارد مسئله این‌طور است، در آن جاهایی که بین آقایان اختلاف است و این قضیه برمی‌گردد که آیا مثلاً به این عمل بشود به آن عمل بشود در مورد اختلافات، مطلب برگشتش به یک مسئله شهودی است که از ناحیه معصوم علیه السلام مطرح است، ما خیال می‌کنیم این قضیه قضیه عمومیت است عام است و عمومیت دارد در حالی که این مطلب در مورد خاص و در یک موقعیت خاص و برای فرد خاص است.

این مطلب را چه کسی احساس می‌کند؟ ولیّ خدا، ما نمی‌توانیم احساس کنیم، این مطلب از ما بر نمی‌آید، ولیّ خداست که این مطلب را می‌فهمد اینکه امام در اینجا این را فرموده به خاطر این است. وقتی که ولیّ خدا این مطلب را فهمید این هم می‌شود مثل امام! چون فهمید دیگر، تا نفهمیده نه! ما نمی‌فهمیم، ما به لمّ کلام و فعل معصوم نمی‌توانیم پی ببریم، بله حضرت این را در اینجا برای تقیه فرمودند، اما آیا آن موقعی که حضرت این را برای تقیه فرمودند آیا واقعاً جا جای این مطلب بود یا نه؟ شاید یک جایی باشد که تقیه هم نباشد ما خیال کنیم تقیه است، ما تصور کنیم. چون خیلی مسائل اتفاق می‌افتد آقا تقیه تقیه، نه آقا چی چی تقیه! در بعضی موارد بله، در بعضی موارد نه، اینکه ما در هر قضیه‌ای می‌گوییم آقا تقیه، اینکه مسئله نیست.

امام باید تشخیص بدهد که این مورد موردی هست که بخواهد خلافتش در آنجا انجام بشود یا نه، لذا وقتی که حضرت این را می‌فرمایند خود حضرت هم بعد از گذشت یک مدتی پیغام می‌دهند حالا دوباره برگرد سر همان وضوی اصلی و وضویی که تابه‌حال می‌گرفتی، خود حضرت می‌آید این مطلب را می‌فرمایند، خود حضرت هم می‌آیند باز این مطلب را دوباره برمی‌گردانند به آن واقعیت و به آن حقیقتی که باید در آنجا باشد. ما مکلف هستیم انجام بدهیم، انجام ندهیم باطل است، تمام کارهایمان باطل است، تمام اعمالمان همه باطل است، چون برخلاف دستور است.

حالا راجع به این مطلب این قضیه سر دراز دارد و خیلی جای صحبت و اینها هست، ان‌شاءالله اگر خداوند توفیق بدهد در این زحمتی که رفقا کشیدند و این مطالب را پیاده کردند راجع به مسئله حجیت فعل ولیّ خدا و قرار است ما یک اضافاتی هم ما داشته باشیم و ان‌شاءالله امیدواریم که هرچه زودتر حالم طوری باشد که بتوانم به این مطلب برسم و این مسائل منتشر بشود و چاپ بشود. و واقعاً خدا رفقا و دوستان را خیر بدهد که واقعاً آنچه را که لازمه حمیت و اهتمام به مبانی هست به کار می‌برند، مطالب خوبی مطرح کردند اشکالات خوبی کردند همان طوری که عرض کردیم رفقا بیان کنند اشکالاتی که به نظرشان می‌رسد بگویند، چون بالاخره هرچه مطلب بیشتر باز شود و پخته‌تر شود طبعاً ارائه‌اش بهتر است و مفیدتر است، تا اینکه یک مسئله‌ای به طور اجمال بخواهد منتشر شود که خودش باعث هزار تا سؤال بخواهد شود و لذا رفقا در این زمینه خیلی زحمت کشیدند و سؤالات خوبی هم در حول و حوش قضیه به نظر می‌رسد و اگر خداوند توفیقی بدهد شاید برای آتیه‌ای نزدیک نسبت به این مسئله دست به کار بشوم.

اما راجع به اینکه یک شخص عارف و یک ولیّ الهی آیا اطوار مختلفی نداشته، ادوار مختلفی نداشته؟ آیا از وقتی که به دنیا آمده ولیّ خدا بوده تا الان؟ اینکه مسئله این طور نیست. ولیّ خدا که ما داریم می‌گوییم ولیّ خدا، ولیّ خدائست که در یک همچنین سنی و در یک هم چنین وضعی و در یک هم چنین موقعیتی و یک هم چنین احراز مطلبی این ولیّ خدا هست و تبعاً هم وقتی ولیّ خدا باشد کلامش فرق می‌کند، سخنش متفاوت است و رفتارش متفاوت است همان طوری که خدمت رفقا عرض شد.

اما اینکه حالا فرض کنید که سی سالش هم بود مطالبی که در آن موقع مطرح می‌کرد مسائلی که در آن

موقع بود، نه، این یک هم‌چنین عنوانی را ندارد شاید نسبت به مطالبش در آن موقع اشکال وارد بشود، ایراد وارد بشود. چون این ولیّ خداست پس حرفی را که در بیست و پنج سالگی می‌زد هم درست است، نخیر اشتباه در آن الی ماشالله ممکن است باشد. موقعیتی که انسان به یک ولیّ خدا می‌دهد، آن مجالی را که یک ولیّ خدا دارد آن اثبات می‌کند با این عنوان و در تحت این شرایط است.

ولایت خدا و ولیّ الهی بودن، اسم در شناسنامه نیست که از زمان ابتدای تولد وقتی برای یک شخص شناسنامه می‌گیرند یک اسم هم می‌نویسد آقا فلان پسر فلان، تا آخر هم همین است. اسم مرحوم آقا سید محمد حسین بود، در شناسنامه‌شان از وقتی به دنیا آمدند سید محمد حسین بود تا وقتی که از دنیا رحلت کردند هیچ عوض نشد، سید محمد حسن نشد، سید محمد علی نشد همانی که بود این تغییر نمی‌کند. پسر فلان شخص بودن تغییر نمی‌کند، مادر انسان یک [شخص] باشد تغییر نمی‌کند اینها مسائلی نیست که بخواهد تغییر بکند با مرور زمان عوض و بدل بشود. اما ادراکات انسان، حال انسان، موقعیت انسان، نفس انسان، اینها همه‌اش در حال تغییر و تبدل است و اگر انسان در یک برهه از زمان یک مطلب را گفت، یک فتوایی را داد یک حکمی را کرد، خیلی مواردی برای انسان پیدا می‌شود که انسان حالات و رفتارش عوض می‌شود. ایشان [مرحوم آقا] خودشان می‌فرمودند من در زمانی که سابق بود فلان کار را انجام می‌دادم - البته مسائل اجتماعی - شما نکنید، فلان کار را می‌کردم شما انجام ندهید اینها را خودشان به ما می‌گفتند، موقعیت انسان عوض می‌شود، حال انسان عوض می‌شود، برداشت انسان عوض می‌شود، خصوصیات انسان تغییر پیدا می‌کند.

حالا ما می‌آییم یک ولیّ خدا را می‌گیریم که الان داریم با او صحبت می‌کنیم، بعد این را از یک استصحاب قهقرا می‌کشانیم به عقب، هرچه تا ده پانزده سالگی هم می‌گفت می‌گوییم همه‌اش عصمت است و خطا هم در آن راه ندارد، این‌طور نیست! مسئله که این جور نیست، توجه می‌کنید؟ این قضیه چیست؟ به خاطر فضای خاصی که ما به این موقعیت و به این نظام می‌بخشیم، آن فضایی که ما را می‌برد در یک موقعیتی که به جای اینکه... بارها از ایشان من می‌شنیدم بارها می‌شنیدم، که رفقا به حرف‌های ما توجه کنید، نه به اینکه الان من در اینجا نشستم و دارم این را می‌گویم، به مطلب نگاه کنید و ببینید چیست، به آن محتوا نگاه کنید و ببینید چیست؛ چون امروز من هستم فردا از اینجا می‌روم، دیگر چه کار می‌کنی پس همه چیز رفت، چطور اینکه رفت، رفت!! فقط آنهایی توانستند بمانند و بر آن اساس حرکت کنند که در زمان حیات خود ایشان به مطالب توجه می‌کردند، نه به آن قیافه، نه به آن موقعیت، نه به آن شخصیت، نه به آن حال و هوا و جال و جبروت و اینها، به آنها توجه نداشتند، آن حرفی را که می‌زدند، آن سخنی را که می‌گفتند، آن کلامی را که می‌گفتند.

من وقتی که ایشان صحبت می‌کردند خودم مشاهده می‌کردم افرادی دارند نگاه می‌کنند به ایشان و زار زار گریه می‌کنند و من در دلم به اینها می‌خندیدم، این مسکین که الان دارد به این مطالب گریه می‌کند و واقعاً اشک از چشمشان می‌آمد، دیگر دروغ نبود، آب پیاز که نریخته بودند در چشمشان تا این چشمشان بسوزد، واقعاً این اشک را می‌دیدیم، اشک احساس بود، نه اشک واقع! اشک از روی این هیكل دارد الان حرف می‌زند، این قیافه دارد حرف می‌زند، به به چه آقایی! ولی مشخص بود که در پس این مطلب تهی است، مسئله خالی است، پُر نیست، واقعیت ندارد، این حالت مشاهده بود و همین‌طور هم دیدیم، همین‌طور هم بود.

آنهایی که پیش پیغمبر بودند و در زمان پیغمبر بودند آیا آنها گریه نمی‌کردند، های‌های گریه می‌کردند بیشتر هم گریه می‌کردند، آن موقع که یک دوربینی نبود که اینها را نگه دارد و الا خودتان می‌دیدید که از آن صد نفری که نشستند پای صحبت پیغمبر بیست تا و سی تا ایشان دارند همین‌طور گریه می‌کنند، همین‌هایی بودند که بعد از پیغمبر آمدند و با ابوبکر بیعت کردند همین‌ها، اینها همین‌ها بودند.

الان هم همین است آقا جان، همه اینها به خاطر این است که ما فقط بر اساس موقعیت و فضا داریم ارتباطات خودمان را قرار می‌دهیم، فرهنگ خود را بر اساس فضا و جو و موقعیت پایه‌گذاری کردیم نه بر اساس محتوا، کلام امام صادق همه‌اش همین است که ارتباطات باید بر اساس محتوا باشد، چون شما در این نظام هستید پس کسی حرف بزند پدرش را درمی‌آوریم! چون شما در این اداره هستید پس بنابراین هر کسی به این اداره حرف بزند جوابش می‌دهیم! چون شما در این سازمان هستید پس هر کسی حرف بزند بایستی که ترتیبش را داد! چون فرض کنید که ما در این وضعیت و موقعیت و مکتب هستیم در این مکتب، همین مکتب عرفان، همین مکتب انتساب به آقا، همین مدرسه هستیم، پس بنابراین هر کسی حرف می‌زند ولو حرف درست هم بزند، ولو حرف درست هم بزند بزنی در دهانش جوابش را بدهیم برویم از کتاب و این طرف و آن طرف گیر بیاوریم ده تا هم به او بگوییم دیگر کسی نتواند به این مدرسه صحبت بکند به این مکتب نتواند حرف بزند! تمام اینها یک خط است هیچ تفاوتی نمی‌کند همه یکی است، اسمش فرق می‌کند فضا فرق می‌کند، آن به اسم سنت و عمر و ابابکر است این به اسم نمی‌دانم تشیع و عرفان و سلوک است، اسم تفاوت می‌کند، این باطن یکی است، این همه‌اش ناشی از آنانیت است.

در همان زمان در همان موقع وقتی یک کسی با ایشان اگر صحبت می‌کرد، من نگاه می‌کردم حرفش درست است یا غلط است این از من، من که این‌طور بودم، شاید یکی بگوید نه آقا! شما دیگر خیلی دیگر روشنفکر تشریف دارید و خیلی منور الفکر و امروزی فکر می‌کنید و این مکتب تقلید است. نه آقا جان! ما اینها را نفهمیدیم، چیزهایی که تا حالا در کت ما نرفته همین حرفها بوده که اینجا هر کسی می‌آید باید سرش را پایین بیاندازد. سرمان را پایین انداختیم که مسائل رسیده به اینجا!! سرمان پایین انداختیم! اینجا کسی می‌آید سرش را نباید بلند بکند، اینجا کسی می‌آید چشمش را باید ببندد، اینجا کسی می‌آید فقط گوش باشد، چشم را ببند و زبان را ببند فقط گوش باز باشد، نه بابا چرا؟ همه جاییت باید باز باشد، هم گوش باز باشد هم چشم باز باشد. چرا روی چه حسابی؟

وقتی که مفاهیم در مصداق جای خودشان را گم می‌کنند کار به اینجا می‌رسد، مفهوم ولایت مصداق خاص خودش را دارد، مفهوم امامت مصداق خاص خودش را دارد، بر اساس آن مفهوم، مصداق هم مشخص می‌شود، و بر اساس آن مصداق تکلیف مشخص می‌شود. یک پزشک هست فقط پزشک عمومی است، انسان وقتی می‌رود پیشش نمی‌گوید آقا بیا قلبم را عمل کن، فقط می‌گوید آقا جان من اینجایم درد می‌کند سرم درد می‌کند، می‌گوید بسیار خب، یک معاینه می‌کند الان تو موقعیت این است وضعیت این است این دارو را بگیر

انسان هم به او اعتماد دارد، بس در همین قدر. یک پزشک است تخصص هم دارد، انسان بار بیشتری و مسئولیت بیشتری را بر او تحمیل می‌کند، یک پزشک هست آن موقعیت بالا.

آیا شده تا به حال شما به صرف اینکه فرض بکنید که یک شخص یک مطبی دارد، پزشک خوبی هم هست بلند می‌شوید می‌روید آقا کلیه، قلب و اینها درد بگیرد، آقا من را در همان مطب بخوابان آقا چاقو هم بردار یا علی! [این کار را نمی‌کنیم.] آن را در موقعیت خودش، خودش هم این کار را انجام نمی‌دهد، خودش هم عاقل است، منطقی دارد و می‌بیند اگر بخواهد این کار را انجام بدهد تحت تعقیب قرار می‌گیرد، الان به او اجازه این عمل را دادند نه بیشتر، به این اجازه این نسخه را دادند نه بیشتر و اگر کار انجام بدهد خلاف اگر بکند در سازمان نظام پزشکی می‌آیند، اطباء می‌نشینند محکومش می‌کنند شما که در این رتبه نبودید چرا رفتی دست به عمل بردی؟ چرا رفتی قلبش را در آوردی، چرا رفتی آن کار را کردی؟ و محکومش می‌کنند و مجازات‌های سنگین هم او را محکوم می‌کنند.

امامت و ولایت یک مفهومی دارد و یک مصداق خاص خودش را دارد، اگر ما بیاییم و آنچه را که بر این عنوان مترتب می‌شود این را ما نسبت به مصداق دیگری بخواهیم بار بکنیم آن وقت سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. اگر ما بیاییم و بگوییم آن تصرفی را که موسی بن جعفر می‌کند آن کلامی را که موسی بن جعفر آن کلام را القا می‌کند، آن خطابی را که موسی بن جعفر می‌کند، بنده هم همان را انجام بدهم چه می‌شود قضیه؟ بنده یک آدم عادی هستم، یک طلبه هستم، از یک طلبه یک مقدار سخن برمی‌آید در یک محدوده خاص و افراد هم مکلف هستند به همان مقدار عمل بکنند بیشتر عمل بکنند. چرا کردی؟ چرا انجام دادی؟ می‌گوید آقا این طلبه است عمامه سرش، خب عمامه سرش - سابق که همه عمامه داشتند - مگر با عمامه می‌شود هر کاری بکند؟ مگر با اینکه انسان چند سال درس خوانده هر حرفی را می‌تواند بزند؟ مگر با اینکه انسان چند سال درس خوانده هر حکمی را می‌تواند بکند؟ حکمی که به جان انسان برمی‌گردد، حکمی که به ناموس انسان برمی‌گردد، حکمی که بهشت و جهنم انسان در گرو اوست، مگر انسان می‌تواند هر چیزی را انجام بدهد؟!

پس اگر قرار بر این است که بر آن عنوان امامت معصوم و بر آن عنوان ولایت معصوم مطلبی مترتب باشد مربوط به اوست، نه مربوط به هر کس دیگری و ما باید حد خود را داشته باشیم، اندازه خود را باید داشته باشیم و نسبت به آن اندازه هم خود و هم افراد، افراد اگر بیایند انجام بدهند فردا حساب و کتاب پس بدهند. آن کسی که می‌آید و ترتیب اثر می‌دهد در روز قیامت می‌بیند عجب، این قرار بود هفتاد سال عمر کند و این سر بیست سالگی رفت، سر سی سالگی رفت، چهل سالش فوت شد و چهل سالی که می‌توانست او را به خیلی از کمالات برساند، می‌گوید من گوش دادم، می‌خواستی گوش ندهی، از کیسه‌ات رفت که رفت، می‌خواستی چشمت را باز کنی، گوشت را باز کنی، این سلولی که من [در سرت] گذاشتم، این را گذاشتم که به کار بگیری، نه اینکه این را تخته، سیمان و گچ ببندی و بعد هر چه فرمودند بگویی چشم، خب حالا هم بین. چهل سال تو می‌توانستی اینجا بمانی در همین دنیا، من در پرونده‌ات هفتاد سال نوشته بودم، خودت آمدی برداشتی پرونده را کردی بیست و پنج سال، چهل و پنج سال این وسط از کف تو رفت و می‌توانستی چهل و پنج سال تو را به کمال برساند، نکردی! حالا که نکردی دیگر در اینجا سهمی نداری حالا هی بزن به

سرت، آی من این طور تصور می کردم می خواستی نکنی .

رفتگی از یک کسی پرسید؟ رفتگی با یک کسی مشورت بکنی؟ رفتگی این مطلب را با یک بزرگتر در میان بگذاری نه همین طوری سرمان را انداختیم پایین گذاشتیم رفتیم، اگر همین طوری سرت را انداختی الان هم سرت را ببنداز هر جا راحت می دهند برو، خب بفرما مگر تو نمی گویی سرمان را انداختیم پایین و رفتیم، حالا هر جا راحت می دهند برو، می رود در بهشت بفرمایید همین طبقه های اول خلاصه، بالاتر می خواهم بروم نه دیگر بالاتر ببخشید، نه اینکه در جهنم ببریم نه! ولی بالاخره در همان بالاخره در همان مراتب پایین و یک سیب و گلابی و هلو هم می گذاریم جلویت بخوری و گرسنه ات نشوی، می گوید خیلی بیش از این مقدار را دیگر... **وَأَدْبَانِ مَزِيدٍ** ﴿۳۰﴾ آن چیزهایی که در آنجا هست آنها دیگر نخیر آقا جان! آنها برای آنهاست که این را به کار ببندازند، این را تخته نکنند اینها همه اش برای او است، این مسئله به این برمی گردد.

پس بنابراین حالا امشب فی الجمله به عنوان مقدمه این را خدمتتان را عرض کردیم که این فقرات - حالا در شب های بعد اگر توفیق پیدا کردیم که مطالبی در این زمینه باید خدمت رفقا عرض بکنیم - که تمام این فقرات امام علیه السلام همه برگشتش به این است که آیا در ارتباطات نفسانی عمل کنیم یا غیرنفسانی، همه اش در این قضیه است.

انشاء الله امیدواریم که خداوند توفیق عمل به دستورات دین مبین و اولیاء الهی را قسمت همه ما بکند و ما را از این ظلمات جهل، واقعاً جداً آدم وقتی که چه بگوید! وقتی که نگاه می کند به این روزنامه ها و مجلات و این حرف و نقل ها و به این چیزها، یعنی جز اینکه این فقرات در نظرش می آید چیز دیگری هست؟ چیز دیگری مشاهده می شود؟ همه اش به خاطر همین است.

باباجان این مرحوم قاضی که می فرمود نگاه کنید ببخود نمی گفت، یک چیزی می دانست که می گفت مرتب باید سالک به این حدیث «عنوان بصری» نگاه بکند، وقتی مرحوم آقا می فرمودند من این را نوشتم - الان نوشته شان هست من دیدم، یک چیز جزیی در جیب شان - هفته ای یک بار ایشان می فرمودند، خب بابا یک دفعه، دو دفعه آدم می خواند اصلاً حفظ می شود چرا دیگر هی، نه باید نگاه کنیم، نه اینکه بگوییم من حفظ هستم، در نگاه کردن یک اثری هست که در حفظ کردن نیست. چرا می گویند انسان قرآن بخواند از رو، قرآن را نگاه کند و بخواند، چون در نگاه کردن یک اثری هست که در حفظ که انسان همین طوری هم می خواند مثلاً سوره یس را صبح می خواند از رو بخواند یک مطلب دیگری است، حالا یک وقتی قرآن نیست بخوان. به خود قرآن نگاه کردن یک اثر دارد، به خود کلام معصوم، چون کلام کلام معصوم است دیگر، کلام معصوم است، به خود کلام معصوم به خود روایت، به خود آیات قرآن نگاه کردن یک اثری دارد، به خود کلام نوشته اولیاء که انسان نگاه بکند یک اثر خاص به خودش را دارد.

انشاء الله که امیدواریم خداوند توفیق برای درک و فهم و بیرون آمدن از این ظلمات جهل که همه اینها برمی گردد به جهل که انسان نمی داند، نمی فهمد و نمی داند و همین طور هی در سر خودش می زند و این طرف

و آن طرف، خیال می‌کند زرنگ است زرنگ نیست، آدم زرنگ آن آدم دیگری است. آن آدمی است که وقتی که به او یک چیزی بگویند سرش را بیندازد پایین و هیچی نگوید آن زرنگ است، نه آنکه بگوید ده تا به تو می‌گویم خیال نکن! مرا دست کم گرفتی! وقتی حسابت را گذاشتم کف دستت می‌فهمی با کی طرفی! این زرنگ نیست خیلی تنبل است آخر صف است. آنکه اول صف است آن است که وقتی که یک چیزی شنید سرش را بیندازد پایین، بگو آقا جان هر چه دلت می‌خواهد بگو - البته می‌گویم جابه‌جا دارد حالا ان‌شاءالله می‌گویم - آن آدم زرنگ است و او رفته جلو.

یک وقت با مرحوم آقا رفته بودیم منزل - خدا رحمت کند مرحوم مطهری خدا بیامرزد، بله آدم خوبی بود، آدم خوش نفس و خوش نیتی بود آدم صادقی بود، مرحوم مطهری آدم صادقی بود، صدق داشت، نفسش نفس صادق بود، و بالاخره دیگر شاید صلاح بر این بوده که ایشان بیش از این در این دنیا نباشد - رفته بودیم منزل ایشان به اتفاق دو نفر دیگر، یکی از این دو تا با مرحوم مطهری ارتباط داشت و می‌رفت منزل ایشان و در آن موقع از شاگردان مرحوم آقا بود، آن دومی نه، رفته بودیم منزل ایشان و آن برای خودش خیلی حساب و کتاب و با ایشان مجالس دارد. بعد اینها هر دو یک کار خلافی کرده بودند، یک خطا کرده بودند حالا اشتباه کرده بودند به نظر من حالا چیز مهمی هم نبوده ولی علی‌کل حال وقتی که استاد می‌خواهد تربیت کند شاگرد باید این تربیت را بپذیرد، نباید در مقابلش بایستد و جواب بدهد!

وقتی که [آن دو نفر گفتند]، بله ما آمده بودیم آنجا در فلان جا و... یک دفعه مرحوم آقا گفتند که این آمدن شما اشتباه بوده است و دیگر تکرار نباید بکنید. - حالا ایشان جلوی آقای مطهری شروع کرده بود - یکی از این دو تا سرش را انداخت پایین هیچ حرفی نزد. چقدر من خوشم آمد، چقدر خوشم آمد از رفتارش، یکی گفت خب البته من حافظه‌ام یک قدری چیز شده تاریخ این قضیه، من متوجه نبودم که در این تاریخ مثلاً نباید در این تاریخ آمد... [تقصیر را] انداخت روی حافظه‌اش، چی شد؟ رفت، خدا حافظ شما. جواب می‌دهی؟ می‌خواهی خودت از دسته نندازی! بنده خدا دیگه تو می‌آیی پیش آقای مطهری آقا فرستاده، خب ایشان گفتند و الا او اصلاً در را به روی تو باز نمی‌کرد که بخوای بروی پیشش، بنده خدا اصلاً در خانه‌اش را به روی تو باز نمی‌کرد. حالا احترام و آبرویی که از آقا پیش این داری حالا داری از کیسه خودت خرج می‌کنی؟ توجه می‌کنید؟ مرحوم آقا هیچ حرف دیگر نزدند، کارشان را کردند. حرف را زدند، مطلب را بیان کردند، تو نمی‌خواهی قبول بکنی دیگر نکن، ما دیگر کاری با تو نداریم و بعد همین قضیه گیرش انداخت و بعد دیگر کشیده شد به مسائل دیگری.

این برای چیست؟ برای جهل است، بابا این می‌خواهد در بیاورد تو را، این گیری که الان این مسئله‌ای که اتفاق افتاده در اینجا این سفره‌ای که برایت پهن شده و تو را دعوت کردند چرا خودت را می‌کشی عقب؟ چرا نمی‌آیی سر این سفره؟ تو را دعوت کردند، نمی‌خواهی خدا حافظ شما، هیچ رودربایستی هم نیست خدا حافظ، بلند شو برو. اینجا برایت فرش قرمز نمی‌اندازند، طاق نصرت نمی‌بندند و به همان مقداری که تکلیف هست به همان مقدار پذیرفتی پذیرفتی، نپذیرفتی دیگر از کیس [خودت می‌رود، این می‌شود ظلمات جهل. **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ﴿البقرة، ۲۰۷﴾** این ظلمات یعنی ظلمات جهل، از

ظلمت خدا اینها را خارج می کند به سمت نور می آورد، هی به آنها می رساند، هی مطالب را می رساند، فهم شان را باز می کند تا اینکه اینها به آن مراتب برسند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد